

نظریات علمای بزرگ مسلمان در باب تربیت کودک

قسمت دهم



ابن سینا، غزالی، خواجه نصیر طوسی

مدرسه و آمادگی برای ورود به آن:

همچنانکه امروزه مرسوم است و کودکان در سنین ۶ تا ۷ سالگی به مدرسه می روند، در گذشته نیز، خانواده های مسلمان قریب به این سنین کودکان را روانه کانونهای آموزش می نمودند. آغاز جدایی کودک از خانواده برای وی مشکلاتی را به همراه می آورد. نخستین و شاید دشوارترین آن، جدا شدن کودک از محیط اجتماعی مألوفی می باشد که طی سال های قبل با آن مانوس بوده و تعادل روانی خویش را مدیون آن می باشد. مسأله دیگر آشنا شدن و خو گرفتن با مقررات محیط جدید یعنی مدرسه است که از هر حیث با خانه متفاوت بوده و سازگار شدن با خلق و خوی همسالان و معلمان را ایجاب می کند. مسأله سوم، تن در دادن به نظم و تربیتی است که لازمه فعالیت های آموزشی برنامه ریزی شده است و بالاخره مسأله تازه دیگر کوشش ذهنی ارادی برای درک و فهم مطالب و کسب معلومات و مهارت هایی است که در مدرسه تعلیم داده می شود.

به احتمال زیاد درگیری همزمان با این مسائل متعدد و متنوع سازگاری را دشوار می سازد و حالت عاطفی نامناسبی که بدین ترتیب در وی ایجاد می شود، در طرز تلقی وی نسبت به مرکز آموزشی تأثیر نامطلوب می گذارد. بوعلی متوجه این حالت روحی در اطفال شده، به پدر و مادر توصیه می کند که: «و چون وقتی چندان بگذرد و عمر او (کودک) به شش سالگی رسد، آنوقت واجب بود که او را به مؤدب و معلم سپارند و بتدریج در آن امر او را در آورند و براو ملازمت مکتب به یک نوبت حمل نمایند.»^۱

راه حلی که امروزه برای این مسائل پیشنهاد شده است، پیش بینی دوره ای تحت عنوان کودکستان، خانه کودکان، باغ کودکان، مدرسه مادرانه یا دوره آمادگی است که طی آن کودک فرصت کافی داشته باشد با استفاده از امکانات تازه و انعطاف پذیر مهد کودک، قسمتی از موانع را قبل از ورود به دبستان از پیش پای خود

مدرسه و ایجاد رقابت در کودک:

در قبل بیان نمودیم که شیوه آموزش اطفال در جوامع اسلامی، دو گونه بوده است. برخی که صاحب مکتب و ثروت بودند، فرزند خویش را به معلم خصوصی سپرده و کار آموزش وی را به شکل فردی خواستار بودند. این شیوه بویژه، مرسوم در میان امرا و کاخ نشینان بود و گاه از سوی آنان بخشی از کاخ، به مربی و معلم اختصاص می یافت تا بهتر در کار فرزندشان نظارت کند. «احمد بن یحیی ابوالعباس ثعلب» گفته است: «محمد بن عبدالله بن طاهر مرا با فرزندش طاهر یکجا می نشاند و افاق جدا در خانه اش به من داد و کاری بدست ما دو تن سپرد. من با طاهر چهار ساعت در روز

می نشستم و همینکه می خواست بخوابد از
ش او می رفتم»^۲

به معلمینی که با این شیوه تدریس
کردند، مؤذّب گفته می شد که تعلیمشان
مرز موادی که در مکتب تدریس می شد،
آتر رفته و تربیت و تعلیم - هر دو - را در
رومی گرفت و فی الواقع معلم در آن بنامه
نانشین پدر می گشت.

شیوه دیگری در آموزش مرسوم بود که
بنامه مردم از آن تبعیت می نمودند و آن
گردهم آبی کودکانی چند در مکتب خانه
بود که آموزش را از شکل انفرادی و خاصش
خارج می ساخت. مکتب خانه ها عموماً در
کنار مساجد یا خانه های شخصی و یا
در مکان برقرار بود و امکانات حضور در آن
رای هر کس فراهم بود.

این سبب، شیوه نخست تعلیم کودک،
یعنی آموزش انفرادی را، مناسب ندانسته و
آن را مایه ملال خاطر و خستگی معلم و
دانش آموز می دانند، خواه چه نیز با آنکه
در همنمودهای تربیتی اش، ناظر به تربیت
شراف است در این معنا با بوعلی همراهی و
موافق بوده، آن را پیشنهاد می کند. بهره های
زندگی جمعی در مکتب را، بوعلی، اینگونه
بیان می کند. «اگر در آموزشگاه بچه تنها
باشد، یعنی همدرس و همکار دیگری نباشد،
موجب زنجش آموزگار و شاگرد، هر دو
می گردد لذا بهترین است که از
فرزندان مردمان جلیل که دارای اخلاق و
آداب می باشند، در مدرسه مجتمع شده،
دور هم به فرا گرفتن علم و ادب و اخلاق
بپردازند، این کار چند فایده در بردارد.

۱ - شاگردان همیشه با نشاط و حریص
به آموختن علم و ادب و اخلاق می باشند
گاهی با یکدیگر مباحثات می کنند و گاهی به
حال یکدیگر غبطه می خوردند و موقمی
عزت نفس و ادارشان می نماید از دیگر
شاگردان عقب نمانند.

۲ - شاگردان مجتمع با یکدیگر سخن
می گویند، این سخن گفتن سبب روشنایی و
فرونی عقل و فهمشان می گردد، زیرا هر یک
شیرین ترین سخنی را که دیده و شنیده
است، به دیگری می گوید و این شیرینی
موجب شگفتی و شگفتی سبب حفظ و
گفتن آن به دیگری می گردد.

۳ - فایده دیگر اجتماع که گفتیم
آنتست، شاگردان با یکدیگر رفیق می شوند و
به همدیگر احترام می نماید و می خواهند
بر یکدیگر سبقت کنند و معاوضه و مبادله
حقوق می نمایند. همه اینها سبب مباحثات و

مباحثات و مسابقه بوده، موجب تهذیب
اخلاق و تحریک همت ها و تمرین عادت
خوب می باشند.»^۳

نکاتی که بوعلی آن را گوشزد می کند،
ناظر به تأثیری است که گروه همسالان
در کودک دارد. روانشناسان معاصر درباره
چگونگی ارتباط فرد با گروه و نقش آن در
رشد وی بحث نموده و نتایج تحقیقاتشان
همسوبا آن چیزی است که بوعلی به آن
اشاره می کند. گروه در رشد عقلانی و
اجتماعی کودک تأثیر بسزا دارد. کودک در
گروه طرز برخورد با دیگران را فرا می گیرد و
گروه بسیاری از نیازهای روانی وی را تأمین
می کند. گروه فرصت ابراز شخصیت برای
طفل ایجاد می کند و بچه به آسانی می تواند
آنچه را که فهمیده است برای رفقای همسن
خود توضیح دهد و هنر و عقیده خود را در
مقابل آنسان ابراز دارد. بسیاری از
خصوصیات اخلاقی را کودک در گروه

*** رقابت امری است مطلوب
و نمی توان آنرا ناشایست
پنداشت، ولی اگر کودک
همیشه در حال رقابت باشد،
آرامش و سکون خود را از دست
داده به هداشت روانی وی
در خطر می افتد.**

می آموزد و نیز در ضمن بازی و شرکت در
فعالیت های گروهی طرز ابراز و کنترل
عواطف خود را یاد می گیرد. گاهی به اتکای
گروه تن به کارهای سخت می دهد و از این
راه روح شجاعت را در خود تقویت می کند.
گروه جایی است که طفل در آن گذشت،
تحمل، وفاداری، فداکاری، اطاعت و
همکاری را می آموزد کودکان در موقع
همکاری از تجربیات یکدیگر استفاده
می کنند و هر کدام به تناسب ذوق و استعداد
خود مسئولیت انجام امری را به عهده
می گیرند. همچنین در مواقع مختلف کودک
خود را با اعضای گروه مقایسه می کند و از
این راه قدرت و توان خود را ارزیابی می کند
و با اینکه زندگی گروهی بر همکاری استوار
است امکان رقابت را نیز به همراه می آورد
که از طریق آن، در کودک انگیزه فعالیت و
تحریک بیشتر فراهم می آید.

رقابت امری است مطلوب و نمی توان
آنرا ناشایست پنداشت، ولی اگر کودک
همیشه در حال رقابت باشد، آرامش و سکون
خود را از دست داده به هداشت روانی
وی در خطر می افتد. همچنین هدف رقابت
باید اساسی و با ارزش باشد و آگرنه فرد
عادت می کند با همه کس رقابت کند و
در مقابل همه کس و در هر جا بخواند خود را
برتر از دیگران نشان دهد، و بالنتیجه همواره
در حال اضطراب و نگرانی بسربرد.^۴

گاه رقابت حالت دشمنی و تعدی را به
خود می گیرد که در این صورت معلم باید با
تقویت روح رفاقت و همکاری و تفهیم
چگونگی رقابت سالم مانع از بروز روح
انتقام در افراد کلاس گردد. غزالی این معنا
را متذکر شده می گوید: «و چنانکه حق،
پسران یک مرد آنست که یکدیگر
را دوست دارند و در مقاصد یاری کنند، حق
شاگردان یک استاد هم دوستی یکدیگر
است، و جز چنین نباشد، اگر مقصود ایشان
آخرت بود؛ و جز حسد و بغض یکدیگر
حاصل نشود اگر مقصود ایشان دنیا باشد.»^۵

**اختلافات فردی و سنجش استعداد
کودک:**

در اواخر دوره کودکی و پس از آنکه
کودک دانش های مقدماتی را فرا گرفت،
به اعتقاد بوعلی باید آغاز به تعلیم صناعت و
هنر به او نمود. نکته جالبی که بوعلی
در آموزش فنون، مراعات آن را لازم می داند،
در نظر داشتن اختلافات فردی اطفال
می باشد. وی می گوید: استادی که
می خواهد صناعت بیاموزد، باید بداند که
نمی تواند به هر شاگرد، هر صنعتی را تعلیم
کند، بلکه هر کدام از شاگردان ذوق و
شایستگی آموختن و فرا گرفتن صناعت
مخصوصی را دارند. باید به هر کس مناسب
ذوق و استعدادش صناعت آموخت و گرنه
تعلیم و تربیت نتیجه مطلوب نمی دهد. دلیل
بر این سخن اینست، که اگر همه کس شایسته و
مستعد آموختن همه صنایع بود می بایست
همه کس دارای ادب و صناعت باشد و همه
مردم به برگزیدن شریف ترین آداب و
عالی ترین صناعات اجتماع بکنند.

و دلیل دیگر این است که آموختن
بعضی از آداب برای قومی آسان و برای
طایفه ای دشوار می باشد. لذا می بینی بعضی
از مردم بی بلاغت می روند و برخی بی نحو
بعضی شعرو گروهی بی خطابه، هر کس

رشته مناسب ذوق خود را تعقیب می نماید و همچنین وقتی که از رشته های مختلف زبان خارج شده به رشته های دیگر فنون و صنایع نظر می کنی، می بینی یکی علم طب را اختیار می نماید و دیگری هندسه را و همین طور طبقات مختلفه مردم، هر طبقه ای رشته مخصوصی را اختیار و تعقیب می نمایند.^۷

بوعلی، حکمت این اختلافات را اختیار خداوند دانسته و پس از آن جهت رعایت این تفاوت ها، معلم را گوشزد به سنجش هوش و استعداد دانش آموزان می کند و می گوید: «پس بنا بر این استاد پیش از شروع بتعلیم باید طبع و قریحه شاگردش را بسنجد و هوشش را بیازماید سپس مناسب ذوق و استعدادش برای وی از هنرها و صنایع انتخاب نماید. و پس از آنکه یکی از هنرها و صناعات را برای شاگرد برگزید، از اندازه میل و رغبت شاگردش نسبت به آن اطلاع حاصل کند و نیز بداند که آیا در آن رشته سابقه دانشی دارد یا بکلی بی اطلاع و بی سابقه می باشد و آیا افزار و آلات کارش با او سازگار است. یا نه و آنگاه عزم خود را جزم کند، چه این ترتیب با اصول جزم موافق تر و از تضييع وقت شاگرد، دورتر می باشد.^۸

رای بوعلی در باب سنجش هوش و استعداد کودک رای بدیع می باشد و سابقه آن در روانشناسی و تعلیم و تربیت نوین دیده می شود، نظریه ای که ناظر به مراعات کودک و راهنمایی او به صنعت یا حرفه ای است که با استعدادهای وی تطبیق می کند. البته ابن سینا روش آزمایش هوش و اندازه گیری استعداد را توضیح نداده و احتمالاً آن را به نظر و خواست معلم واگذار می کند. حال آنکه در روانشناسی معاصر، سنجش هوش و استعداد به کمک ابزارهای دقیق سنجش صورت می پذیرد.

«معاشرین»

تأثیر معاشرین و همسالان در کودک:

از عواملی که در تربیت اسلامی بدان توجه شده، اثر معاشران در فرد است. تأثیر معاشرین در فرد امری اجتناب ناپذیر است و آدمی خواه ناخواه از آنها اثر می پذیرد. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «المرء علی دین خلیله»^۹ «آدمی بر دین دوستش می باشد.»

مقصود این است که اگر فردی، کسی را دوست بگیرد، دین او را هم پذیرفته است.

امام علی (ع) در نامه ای، خطاب به یکی از یاران شان، تأثیر مذکور را یادآور شده می گویند: «واحدًا لصحابه من یفیل ربه و ینکر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه»: و بپرهیز از معاشرت و یار شدن با کسی که دارای رای و اندیشه سست و کردار ناپسند است، پس بدرستی که شخص با یارش همخومی شود.^{۱۰} (و او را به یارش همانند می کنند).

رسول گرامی در تمثیلی زیبا درباره تأثیر همنشین صالح می فرماید «مثل الجلیس الصالح مثل العطار لم یطمک من عطره اصابک من ریحته»^{۱۱} مثال همنشین صالح همانند عطاری است که از عطرش به تو

*** خواجه نصیر در بحثهای تربیتی خود، تأثیر هیچ چیز را در فرد، بیشتر از تأثیر جلیس و معاشر نمی داند و یادآور می شود که «چنانکه قانون حفظ صحت در طب استعمال ملایم مزاج بود، قانون حفظ نفس ایثار معاشرت و مخالطت کسانى باشد که در خصال او مشاکل و مشارک باشند.»**

نمی بخشد اما بوی عطرش به تو می رسد. در معارف اسلامی، به جهت اهمیت این بحث، بابی را تحت عنوان آداب مجالست یا همنشینی آورده اند و ویژگی های دوست و صديق مناسب را ذکر نموده اند، این نکته در ادبیات ما نیز بخوبی آشکار است و درباره آن فراوان سخن رانده اند، از آن جمله در شمری عربی آمده است:

عن المرء لا تسئل وسل عن قرینه

فکل قرین بالمقارن یقتدی

اذا كنت فی قوم فصاحب خیارهم

ولا تصحب الاردی فردی مع الردی

«از شخص راجع به شخصیت او سؤال نکن، بلکه در این باره از شخصیت قرین و دوست و همنشین او بپرس، زیرا هر هم نشینی از هم نشین خود پیروی می کند.

وقتی در میان گروهی بسر میبری، با افراد برگزیده مصاحبت کن، و با افراد بست همنشین مباش، زیرا با همنشینی افراد بست، بست می گردی.»

خواجه نصیر در بحثهای تربیتی خود، تأثیر هیچ چیز را در فرد، بیشتر از تأثیر جلیس و معاشر نمی داند و یادآور می شود که «چنانکه قانون حفظ صحت در طب استعمال ملایم مزاج بود، قانون حفظ صحت نفس ایثار معاشرت و مخالطت کسانى باشد که در خصال مذکور با او مشاکل و مشارک باشند، چه هیچ چیز را نفس تأثیر، زیادت از تأثیر جلیس و خلیط نبوده، هم چنین احتراز از مؤانست و مجالست کسانى که بدین مناقب متحلی نباشند و علی الخصوص از اختلاط اهل شر و نقص، مانند گروهی که به مسخرگی و مجون شهرت یافته باشند، یا همت به اصابت قیاح شهوات و نیل فواحش لذات معروف گردانیده، چه تجنب از این طایفه حافظ این صحت را مهمترین شرطی و واجب ترین چیزی بود، و هم چنانکه از مخالفت ایشان حذر واجب بود، از اصغای احادیث و حکایات و استماع اخبار و مجازات و روایت اشعار و مزخرفات و حضور مجالس و محافل ایشان، خاصه وقتی که به استطابت نفس و میل به طبیعت مشوب بود، حذر واجب بود. چه از حضور یک مجمع یا از استماع یک نادره یا از روایت یک بیت در آن شیوه، چندان وسخ و خبث به نفس تعلق گیرد که تطهیر از آن جز به روزگار دراز و معالجات دشوار میسر نگردد و بسیار بود که امثال آن حال سبب فساد فاضلان میرز و ماده غوایت عالمان مستبصر شده باشد تا به جوانان مستعد و متعلمان مستر شد چه رسد.^{۱۲}

غزالی نیز معتقد است که «اصل همه فسادها از قرین بد خیزد»^{۱۳} و خواجه در سخنی دیگر دانشجویان را در باب انتخاب معاشر و هم مباحثه هشدار داده، می گوید: «دانشجو باید شخصی کوشا، پارسا، برخوردار از اندیشه ای نیکو و درست را برای مباحثه انتخاب نماید و از فردی تنبل، سست، ولگرد، پرحرف، تباهاکار و آشوبگر دوری نماید چنانکه در اشعار فارسی گفته اند:

یار بد، بدتر بود از مارید ناتوانی می گریز از یار بد مارید تنها همی برجان زند یار بد برجان و بر ایمان زند و به راستی همنشین بد کردار بدتر از مار

یاریت، بدتر بود از مارید ناتوانی می گریز از یار بد مارید تنها همی برجان زند یار بد برجان و بر ایمان زند و به راستی همنشین بد کردار بدتر از مار

یاریت، بدتر بود از مارید ناتوانی می گریز از یار بد مارید تنها همی برجان زند یار بد برجان و بر ایمان زند و به راستی همنشین بد کردار بدتر از مار

یاریت، بدتر بود از مارید ناتوانی می گریز از یار بد مارید تنها همی برجان زند یار بد برجان و بر ایمان زند و به راستی همنشین بد کردار بدتر از مار

یاریت، بدتر بود از مارید ناتوانی می گریز از یار بد مارید تنها همی برجان زند یار بد برجان و بر ایمان زند و به راستی همنشین بد کردار بدتر از مار

یاریت، بدتر بود از مارید ناتوانی می گریز از یار بد مارید تنها همی برجان زند یار بد برجان و بر ایمان زند و به راستی همنشین بد کردار بدتر از مار

شور و زهر آگین است. پس تا می توانی از همنشین بد دوری گزین، چرا که بدی مار تنها زندگی انسان را کوتاه کرده و عمر را زودتر به پایان می رساند، اما همنشین بد، شر و پلیدیش کل حیات و ایمان را در برمی گیرد. «فاعتبر الارض بانماها واعتبر الصحاب بالصاحب».

زمین با رویانیدن میوه ها، از درونش خیر می دهد و همنشین به وسیله دوستش از درون خود گزارش می دهد.^{۱۴}

تأثیر دوستان و معاشرین در اطفال، به مراتب قوی تر از بزرگسالان بوده و تأثیر همسالان در رشد و شخصیت اطفال، مقام دوم را دارد. کودک بخصوص در سنین ورود به مدرسه، میل دارد از افراد همسن خود تقلید کند و در لباس پوشیدن، بازی کردن، خوب و بد تلقی کردن اعمال و دوست داشتن چیزهای مختلف، از گروه همسن و معاشر خود پیروی می کند، هر چه قدر که کودک بزرگتر می شود، حساسیت او نسبت به جلب توجه گروه دوستان و تمایلات گروهی افزایش می یابد و اگر میان میزان های گروهی و آنچه مورد قبول خانواده است، تضادی حاصل شود، کودک ترجیح می دهد که ارزشهای گروهی را رعایت کند.

توجه به این نکته، خواجه را بر آن داشته که در تربیت کودک بگوید: «اول چیزی از تادیب او آن بود که او را از مخالفت اصداد که مجالست و ملاعبه ایشان مفتضی افساد طبع او بود، نگاه دارند.»^{۱۵}

علت این رهنمود تربیتی، ویژگی روانی کودک در انفعال شدید از معاشرینش می باشد، چرا که به قول خواجه «نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زودتر کند.»^{۱۶}

غزالی نیز، این مهم را گوشزد کرده پس آمد اعمال درمراعات آن را چنین ذکر می کند. «و (کودک را) از قرین بد نگاه دارد که هر کودک که وی را نگاه ندارند، شوخ و دروغزن و لجوج و بیباک گردد و به روزگار دراز این از طبع وی نگردد.»^{۱۷}

فصل ششم

«مواد آموزشی»

هدف مسلمین از تعلیم و تربیت:

غایت مسلمین از تعلیم، غایتی دینی بوده است و بخصوص، بسیاری از متفکران مسلمان بر آن بوده اند که مقصود از علم همانا علم به کتاب و سنت است که دواصل علم شرع و مایه فلاح و سعادت می باشد.^{۱۸} و در این باره استدلال به دو آیه از آیات قرآنی می نمودند که در آن امر به تدبیر و مطالعه در قرآن مجید کرده است. «افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»^{۱۹} «و افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها»^{۲۰}

* رسول گرامی در تمثیلی زیبا

در باره تأثیر همنشین صالح

می فرمایند: «مثل الجلیس

الصالح مثل المطار لم يعطك

من عطره اصابك من ريحه».

مثال همنشین صالح همانند

عطاری است که از عطرش به تو

نمی بخشد اما بوی عطرش به تو

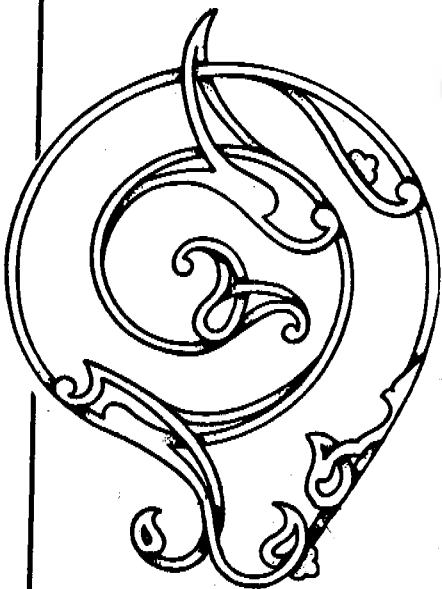
می رسد.

از این رو تدبیر در قرآن و تفکر در معانی آن، و فراگیریش بر هر مسلمان، لازم شمرده شده و از بدو تاریخ اسلام، تعلیم قرآن مجید در نزد پیروان آن از فرائض دینی و جزء تکالیف شرعی ایشان قرار گرفت و این تعلیم را منحصر به افراد مکلف بالغ ننموده بلکه به دو علت لازم دانستند که کودکان را نیز از ابتدای کودکی که زمان کسب دانش است، با قرآن مجید آشنا سازند تا اولاً با اصول تعالیم الهی و زبان قرآن مأنوس و معتاد گردند و حب دین در آنها ملکه راسخ گردد و ثانیاً از برکات قرائت آن سعادت معنوی و حسن عاقبت نصیبشان گردد...

باورقی:

- ۱- قانون چ ۱ ص ۴۹۴.
- ۲- تعلیم و تربیت و مراحل آن ص ۱۴۰.
- ۳- تاریخ آموزش در اسلام ص ۵۴.
- ۴- تدبیر منزل ص ۴۵-۴۶.
- ۵- روانشناسی تربیتی ۲۳۶-۲۳۷.
- ۶- احیاء علوم الدین (ترجمه فارسی) ص ۱۳۲-۱۳۳.
- ۷- تدبیر منزل ص ۴۷-۴۸.
- ۸- پیشین ص ۴۸.
- ۹- وسائل ج ۴ ص ۲۰۷.
- ۱۰- نهج البلاغه نامه سی و یکم ص ۱۰۶۹.
- ۱۱- امثال قرآن ص ۱۲۳.
- ۱۲- اخلاق ناصری ص ۱۵۵.
- ۱۳- کیمیای سعادت ج ۲ ص ۲۷.
- ۱۴- شیوه دانش پژوهی (آداب المتعلمین) ص ۷۳-۷۴.
- ۱۵- اخلاق ناصری ص ۲۲۲-۲۲۳.
- ۱۶- پیشین ص ۲۲۳.
- ۱۷- کیمیای سعادت ج ۲ ص ۲۸.
- ۱۸- کیمیای سعادت ص ۱۲۲.
- ۱۹- سوره نساء آیه ۸۲.
- ۲۰- سوره محمد آیه ۲۴.

قسمت بعدی مقاله در صفحه ۶۴



نظریات علمای بزرگ مسلمان در باب تربیت کودک

قسمت یازدهم

محمد عطاران

ابن سینا، غزالی،
خواجہ نصیر طوسی

قرآن محور آموزش کودکان:

لذا تعلم قرآن به کودکان یکی از سنن متداول و معمول در سراسر ممالک اسلامی گردید و فقها بر استحباب - بلکه برخی بروجوب - آن فتوی دادند و گفتند: «لان الصبی اذا تعلم القرآن بلغ و هو يعرف ما یصلی به، و حفظه فی الصغری ولی من حفظ کبیراً و اشد علوقاً بخاطره و ارسخ و اثبت.»^{۲۱} و استدلال نمودند به شخص ابن عباس شاگرد علی بن ابیطالب (ع) در زمانی که پیامبر وفات یافت و وی کودک ده ساله بود و با این حال سور مفسله یعنی سور قصار آخر قرآن را در حفظ داشت.^{۲۲}

علمه»^{۲۳} برگزیده شما آن کسی است که قرآن را آموخته و آنرا آموزش دهد. در این باره روایات، فراوان می باشد و شاید همین سبب گردید که آن گونه که برخی معتقدند تعلیم قرآن به اطفال از زمان خلافت خلیفه دوم معمول شد و او مستحب دانست که کودکان را، آیاتی که از پنج یا ده تجاوز نکند، به تفاریق بیاموزند.^{۲۴} در شرح حال بزرگان ادب و فقه و تصوف نیز غالباً دیده می شود که ایشان در هنگام کودکی به تعلم و حفظ قرآن اشتغال داشته اند. خواجہ عبدالله انصاری در شرح حال خود گفته است. «در هنگام کودکی به مقری شدمی و قرآن خواندمی و چون

می باشد، چرا که در سر لوحه مواد آموزشی قرآن قرار داشت که کودکان آن را از طریق خواندن و نوشتن حفظ می کردند. به محض اینکه کودک واجد تمیز و ادراک مناسب می گشت، او را به مکتب می فرستادند که به لحاظ میزان سن در حدود پنج و هفت سالگی، مرسوم بود. «در باره مکان مکتب سفارش شده بود که در مسجد نباشد. برای نمونه «مالک» در پاسخ به پرسشی در این زمینه گفته است: «از دیدگاه من روا نتواند بود، زیرا کودکان مسجد را از ناپاکی نگاه نمی دارند.»^{۲۷}

معلمین، خود، مکتب خانه ها را اداره نموده و حکومت دخالتی در آن نداشت.

هیچ مردی نیست که فرزندش را قرآن بیاموزد مگر آنکه در روز قیامت، تاجی در جنت بر سرش نهند.

همچنین احادیث و روایت درباره فضیلت تعلیم قرآن و فراگیری آن مایه تشویق امر مذکور را، هر چه بیشتر فراهم می ساخت. در این باره، اهل سنت از ابوهریره آورده اند که: «وما من رجل یعلم ولده القرآن الا توجه یوم القیامه بتاج فی الجنة.» «هیچ مردی نیست که فرزندش را قرآن بیاموزد مگر آنکه در روز قیامت، تاجی در جنت بر سرش نهند.» و یا شعیبان می گویند که رسول اکرم، درباره قرآن فرموده اند: «خیارکم من تعلم القرآن و

بازآمدمی، بدرس شدمی»^{۲۵} و سعدی در گلستان، عبارتی دال بر این امر دارد، آنجا که می گوید: «یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بوده و شب خیز و مولع زهد و پرهیز، شبی در خدمت پدرنشسته بودم و همه شب دیده برهم نیسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته.»^{۲۶}

اگر نظری نیز به مواد آموزشی در مکاتب بیندازیم، معلوم می گردد که غایتی که این مواد را تعیین می کرده سرچشمه اش، دین

اولیای اطفال نیز متناسب با آموزشی که ارائه می گشت، شهریه معمول را می برداختند محیط مکتب خانه مانند مدارس امروزی دارای اتاق های متعدد نبود، بلکه مکان ساده ای مانند مغازه یا اتاقی در منزل اختصاص به امر آموزش داشت. کودک صبح زود به مکتب خانه می رفت و هنگام ظهر برای صرف ناهار به منزل برمی گشت. آنگاه بار دیگر به مکتب رفته و تا آخر روز اشتغال به تحصیل داشت. و همانگونه که